

جدال نظری پیرامون

● دگرگونی در وضع طبقات اجتماعی ●

انقلاب علمی و فنی که آثار آن به ویژه در نیمه دوم قرن ما در تمام عرصه‌های زندگی نمایان گردید، همه مقولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را دستخوش تغییر کرده است. این دگرگونی‌ها، طبقات و گروه‌های اجتماعی را نیز بی‌نصیب نگذاشته است. با این همه، این دگرگونی‌ها که از اهمیت سیاسی فوق‌العاده‌ای در پراتیک اجتماعی برخوردارند، به موقع درک نگردیده و اغلب تعریف‌ها پیرامون آن در همان حال و هوای پیش از انقلاب علمی و فنی باقی مانده است.

چنان که می‌دانیم، در ادبیات احزاب کمونیست همواره سخن از این بود که با پیشرفت‌های صنعتی بر شمار طبقه کارگر و وزن و اعتبار آن در دگرگونی‌های اجتماعی افزوده می‌شود و این طبقه هرگز به لحاظ کمی کاستی نمی‌گیرد. اما با پیدایی ربات‌ها در عرصه تولید و کامپیوتریزه شدن شاخه‌های مختلف صنعت آشکار گردید که روند کاستی گرفتن کمیت کارگران تا آن اندازه جدی است که حتی «زوال» تدریجی آن را در چشم‌انداز دارد. هم‌اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری درصد کاهش نیروی کار صنعتی نسبت به نیروی کار فعال جامعه به میزانی است که کارگران دیگر اکثریت قاطع جمعیت این کشورها را تشکیل نمی‌دهند. بدیهی است که این وضعیت تئوریهای مارکسیسم را در زمینه مرکز‌انگاری ابدی این طبقه در دگرگونی‌های اجتماعی بشدت زیر علامت سؤال قرار داده است.

لازم به یادآوری است که تغییرات در وضع طبقه کارگر (زحمتکشان بدی) و پیآمدهای اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک آن مستلزم بررسی جداگانه است و در اینجا تنها وضع زحمتکشان فکری در جامعه که بنا به افزونی بی سابقه شمار آنان در بخش سوم اقتصاد و خدمات و تغییرات حاصله در موقعیت و پایه‌های اجتماعی آنها به نیروی با اهمیتی در تحولات جامعه بدل شده‌اند، بررسی می‌گردد.

زحمتکشان فکری که اکثریت قاطع مزدبگیران بخش سوم اقتصاد و خدمات را تشکیل می‌دهند، قلمرو کارشان در خارج از روند تولید صنعتی است و به اقتضای شغل شان باید از اطلاعات و معلومات معین برخوردار باشند. وضعیت طبقاتی این مجموعه درهم جوش که مرکب از کارکنان (دولتی یا خصوصی)، کارمندان، معلمان، پزشکان، زحمتکشان بانک‌ها، بیمارستان‌ها، ادارات پست، رسانه‌ها، بازرگانی و غیره است، کار ساده ولی ناممکن نیست.

در میان مارکسیست‌ها «آنتونیو گرامشی» نخستین تئوری پردازی بود که در آغاز دهه ۳۰ پیرامون مسئله روشنفکران به ژرفکاوی پرداخت و این گروه انبوه اجتماعی یعنی همه کسانی را که جنبه فکری کارشان در فعالیت‌های حرفه‌ای غلبه دارد، به طور وسیع مشخص کرد. او در «دفت‌های زندان» در این باره نوشت:

«در دنیای مدرن، گروه روشنفکران به طور بی سابقه‌ای رشد یافته است. آموزش فراگیر که افراد را از حیث تخصص فردی و روان‌شناسی متحدالشکل کرده، همان پدیده‌هایی را به نمایش می‌گذارد که در هر گروه اجتماعی دیگر به گونه متحدالشکل دیده می‌شود؛ این پدیده‌های همسان عبارتند از: ضرورت سازماندهی ناشی از رقابت حرفه‌ای، بیکاری، اضافه تولید آکادمیک، مهاجرت و غیره»^۱

«شوپتر» پس از گرامشی در آغاز دهه ۵۰ میلادی مسئله رشد اضافه تولید روشنفکران در مؤسسات آموزش عالی را که به بیکاری، شرایط نامساعد شغلی یا کار نامناسب می‌انجامد، بررسی کرد. او توجه را به شکل‌گیری توده وسیع دیپلمه‌ها و لیسانسیه‌ها، بیکاران، نیمه بیکاران یا افراد عاطل و باطل جلب کرد و یادآور شد که وضعیت آنان بنحوی است که «رنگ پرولتری» بخود می‌گیرد و نارضایتی آنان کینه و انتقاد اجتماعی و خصومت به سرمایه‌داری را برمی‌انگیزد.^۲

در حقیقت، دقیقاً پس از جنگ دوم جهانی «جهشی کیفی» در این زمینه

به وجود آمد. بدین معنا که توسعه عظیم سرمایه در بخش «سوم اقتصاد» و دگرگونی های ناشی از «سومین انقلاب صنعتی» (خود کار شدن، انفورماتیک) باعث تعمیم «صنعتی شدن» همه فعالیت های بشری گردید.

در پی دگرگونی های ساختاری در سرمایه داری معاصر، برخی جامعه شناسان کشورهای پیشرفته سرمایه داری در دهه ۵۰ مسئله پرولتاریزه شدن نوده ای کار فکری را پیش کشیدند. دو بررسی «کلاسیک» در این زمینه وجود دارد که یکی تحت عنوان «زحمتکشان در تخته سیاه» در انگلستان از «لاک وود»^۳ (۱۹۵۸) و دیگری تحت عنوان «زحمتکشان یقه سفید» در ایالات متحد از «س. وریگت هیلس»^۴ (۱۹۵۱) است.

«لاک وود» که به جدل قلمی عیان با مارکسیسم پرداخته بود، ضمن اعتراف به این که از جنگ جهانی دوم به این سو، تفاوت میان مزدبگیر و کارگر از حیث مزد، شرایط کار و موقعیت در بازار به کم رنگ شدن گرایش دارد، روی مجموعه عواملی اصرار می ورزید که هنوز تمایز آن دو را حفظ میکند. «لاک وود» با تکیه بر آنچه که امروز نیز ادامه دارد، یعنی تمایزات گذشته میان مزدبگیران و کارگران از جالب ترین دیدگاه درباره گرایش ها به سوی آینده غافل ماند. س. وریگت هیلس که به مارکسیسم بسیار نزدیک است، با عنوان دادن یقه سفیدها به «طبقه متوسط جدید» بر روند تنزل، هم سطح شدن و پرولتاریزه شدن این قشر تأکید می ورزد؛ روندی که یکی از جنبه های بسیار دراماتیک آن مکانیزه شدن ادارات است. هیلس همچنین با تأکید بر تضاد منافع «طبقات متوسط قدیمی» و «طبقه متوسط جدید» نوشت:

«کارکنان دولت، مزدهای بسیار بالا و کسبه، مالیات های بسیار نازل طلب می کنند. سوداگران خرده پا با سوپرمارکت ها، سندیکاها و دولت مورد حمایت سوداگران بزرگ مبارزه می کنند. زحمتکشان یقه سفید در مقیاسی که متشکل می شوند، این شکل را در سندیکاهایی انجام می دهند که عمدتاً به کارگران مزدبگیر تعلق دارند.»

جامعه شناسان مارکستی که با در نظر گرفتن این دگرگونی ها کار «گرامشی» را دنبال کرده باشند، نادردند. اغلب آنها به طبقه بندی کردن زحمتکشان فکری مزدبگیر در اردوی قشرهای متوسط خرده بورژوا فئانت کرده اند. شاخص ترین دلیلی که آنها در این زمینه ارائه داشته اند، خصلت غیرمولد کار این قشرها بود؛ یعنی این واقعیت که فعالیت یک کارمند برای سرمایه، ارزش اضافی تولید نمی کند. (به عنوان مثال رجوع کنید به ل. بووید

آزام و ژیلبر موری، طبقات اجتماعی در فرانسه، پاریس ۱۹۶۳). حتی نویسنده بصیری چون نیکلاس پولاتوآس در کتاب شایان دقت خود: «طبقات اجتماعی در سرمایه‌داری امروز» از دلیل یاد شده برای تعریف قشرهای موصوف از جمله توصیف مراتب فرودین‌شان استفاده می‌کند: «مزدبگیران پائینی بخش‌بازرگانی و خدمات، افراد فرودست بوروکراسی دولتی و خصوصی و با آموزشی و پژوهشی به «خرده‌بورژوازی جدید» تعلق دارند. او اعتراف می‌کند که این عوامل تهیه‌کننده خدمات به طور انبوه به مزدبگیران سرمایه تبدیل شده، لیکن به زحمتکشان مولد بدل نمی‌شوند و لذا جزء پرولتاریا به حساب نمی‌آیند.»

بنابراین، تمایز میان کار مولد و غیرمولد که اغلب مایه مباحثات بالنسبه اسکولاستیک است، تنها رجوع به یک جنبه محدود اقتصادی (تولید، نه ارزش اضافی) است و با تفاوت میان کار یدی و فکری و تفاوت میان پرولتاریا و خرده‌بورژوازی مطابقت ندارد. با این همه، چه کسی می‌تواند مدعی شود که زحمتکشان یدی (مثل نظافتچی‌ها) برخی نهادها - چون دانشگاه و بیمارستان دولتی - که آشکارا «غیرمولد» اند، جزء «خرده‌بورژواها» یا عضو «طبقات متوسط» هستند.

دلیل دیگری که در این زمینه توسط برخی پژوهشگران ارائه شده، تکیه روی اختلاف درآمد میان مزدبگیر فکری و مزدبگیر یدی است. آل. هالنیکوف در یک رساله پژوهشی که در ۱۹۷۰ درباره روشنفکران ایالات متحد آمریکا انتشار داد، برداشت خود را از مسئله چنین بیان کرده است: «اگر روند پرولتاریزه شدن زحمتکشان فکری حقیقت داشته باشد، باز نمی‌توان این قشرهای مزدبگیر را به عنوان بخشی از پرولتاریا تلقی کرد. آنها بیشتر به یک «قشر ویژه بین طبقات» تعلق دارند. به این دلیل که مزد متوسط یک متخصص چهار برابر مزد کارگران بی‌تخصص صنایع، ۱۵ برابر مزد یک کارگر نیمه متخصص و بیش از ۲۵٪ مزد کارگران متخصص است. نتیجه این که زحمتکشان علمی - فنی سبک زندگی نزدیک به بورژوازی متوسط و در برخی موارد حتی نزدیک به بورژوازی بالا را دارند.»

با وجود این، تنها درآمد و سبک زندگی هرگز نمی‌تواند ملاک کافی برای تعریف وضعیت طبقاتی یک گروه اجتماعی (همان‌طور که مارکس آن را در جلد سوم کاپیتال تصریح کرده) باشد. ضمناً در این مورد مشخص باید گفت که اختلاف مزد متوسط میان زحمتکشان فکری (متخصصان) و

کارگران متخصص - به میزان ۲۵٪ - آنقدر ناچیز است که استفاده از آن به عنوان یک دلیل برای توجیه تمایز دو طبقه اجتماعی بیهوده است.

اگر این ملاک‌های تردیدآمیز را کنار نهمیم به دشواری می‌توان واقعیت روند پرولتاریزه شدن اکثریت زحمتکشان مزدبگیر فکری را - به ویژه در بخش سوم اقتصاد و خدمات - انکار کرد. آن طور که جریان زندگی نشان می‌دهد، شمار فزاینده‌ای از این مزدبگیران به عضویت سندیکاها درآمده، و غالباً مانند ادارات پست و بهداشت و غیره بخش‌های بسیار رزمنده آن را تشکیل می‌دهند.

با این همه، این بدان معنی نیست که مجموع زحمتکشان این گروه‌ها اکنون پرولتاریزه شده‌اند. چون اقلیت ملموس هنوز وضعیت خرده‌بورژوازی را حفظ کرده‌اند. بنابراین، اگر ملاک‌های «بهره‌وری» یا مزد را رد کنیم، این تمایز چگونه انجام می‌گیرد؟

خرده‌بورژوازی «کلاسیک» به طور اساسی بر پایه تولید کوچک مستقل (مانند تجارت کوچک، دهقانان خرده‌پا، پیشه‌وران) بدون - یا تقریباً بدون - استثمار نیروی کار بیرون از خانواده تعریف می‌شود. در آخرین تحلیل گروه‌های دیگر خرده‌بورژوازی از مشتقات این شکل «کلاسیک» اند.

شغل‌های آزاد - پزشکی، وکالت و غیره - یک تولید مستقل کوچک است که بیشتر فروشنده خدمات‌اند تا کالاها. استادان دانشگاه، افسران، کادرهای اداری و مهندسان از صاحبان حرفه آزاد ویژه هستند که این یا آن نهاد یا مؤسسه به طور منظم خدمات‌شان را می‌خرند. گروه اخیر یک نوع «خرده‌بورژوازی خدماتی» را تشکیل می‌دهند که رابطه‌شان با خرده‌بورژوازی کلاسیک به رابطه صاحب متعصبان قضایی و کشوری قرن ۱۷ با اشرافیت زمین‌دار شباهت دارد.

اگر اختلاف میان خرده‌فروش و کارگر روشن است، پس چگونه باید در دو گروه یاد شده اخیر زحمتکش فکری خرده‌بورژوا را از روشنفکر پرولتاریزه شده تمیز داد؟ به نظر می‌رسد که ملاک تمایز فقط می‌تواند تفاوت میان فروش خدمات و فروش نیروی کار باشد. این تفاوت همیشه مرئی نیست و همواره یک سلسله وضعیت‌های بینابینی میان دو قطب مقابل، مثلاً از پزشک خصوصی در کلینیک خود تا کمک پرستار یک بیمارستان بزرگ که توسط آژانس کاریابی به استخدام درآمده، وجود دارد. مرز طبقاتی اینجا از دیواره گروه‌های حرفه‌ای: - مهندسان، کادرها، کارمندان، معلمان، تکنسین‌ها، پزشکان و غیره عبور می‌کند. این یگانه ملاکی است که به ما امکان می‌دهد تا پایه‌های اجتماعی -

اقتصادی مشترک گروه‌های متفاوت اعم از «قدیم» و «جدید»، خرده‌بورژوازی از یک سو و پرولتاریا را از سوی دیگر پیدا کنیم.

پس پرولتاریزه کردن به چه معناست؟ همان طور که «ارنست ناندل» به خوبی نشان داد، ماهیت آن بدو تبدیل نیروی کار به کالا است: «پرولتاریزه کردن کار فکری مستلزم پیدایش یک بازار برای این کار است. در این بازار، نیروی کار فکری مانند نیروی کار یدی از آغاز سرمایه‌داری، همچون کالای عادی خرید و فروش می‌شود. نیروی کار فکری به قیمت بازاری رقم می‌خورد که طبق قوانین بازار در نوسان است، یعنی طبق قوانین عرضه و تقاضا... حول محوری نوسان می‌کند که ارزش این نیروی کار است». «هوشمندی»، «فرهنگ» یا «کاردانی»، کیفیت‌های فردی (واقعی یا فرضی) نبوده و حد و مرز نمی‌شناسند. آنها در جریان تبدیل شدن به نیروی کار فکری محاسبه‌پذیر و رقم‌زدنی می‌شوند و قابل تبدیل به ارزش مبادله‌اند. از سوی دیگر وقتی فروشنده خدمات مالک استعداد کارش می‌باشد، به میزان قابل ملاحظه‌ای از آزادی برخوردار است. اما فروشنده نیروی کار تابع خرید کالا است که به میل خود آن را تدارک می‌بیند. در این حالت نیروی کار دیگر به پرولتر فکری تعلق ندارد و ناگزیر است از مالک جدید آن پیروی کند.

این جنبه اجتماعی - اقتصادی، اساس یک سلسله نتایج برای زحمتکش فکری دارد که نشانه‌های مریی پرولتاریزه شدن وی را تشکیل می‌دهند: یعنی گذار از آزادی به تابعیت و از استقلال به وابستگی؛ از دست دادن نظارت بر مضمون فعالیت خاص خویش و بهره‌برداری از کار اضافی زحمتکش فکری. پرولتاریزه شدن غالباً به معنای پائین آمدن کیفیت تخصص، اشتغال در سطح پائین، بیکاری، دستمزد نازل، کار پراکنده، قطعه قطعه، مکانیزه، یکنواخت و تحمیق‌کننده می‌باشد.

البته، میان قطب خرده‌بورژوازی مشاور حقوقی مثلاً وزارت پست که خدماتش را به این نهاد می‌فروشد و قطب پرولتری کارمند جزء مرکز سه بخشی پست و تلگراف و تلفن یک رشته مدارج گذاری وجود دارد. میان فروش خدمات و فروش نیروی کار یک فضای «بینایی» وجود دارد که تفکیک و معین کردن خط فاصل روشن و نفوذناپذیر میان دو گروه مورد بحث دشوار است. البته، این نیز یک مشخصه مهم از مرزبندی بین طبقاتی است که بدانیم یک خرده‌بورژوا با چه سرمایه یا چند کارگر به بورژوازی کوچک تبدیل می‌شود؟ و نیز پی بردن به این موضوع دشوار است که تا چه حد تابعیت یا

وابستگی، یک کادر اداری متوسط خرده بورژوا را به پرولتر تبدیل می کند. و با کاربرد مفاهیم تقریبی «نیمه پرولتر» یا «خرده بورژوا» برای تشخیص این نوع اجتماعی در نیمه راه میان طبقات (مثلاً برای تعیین جای برخی گروههای معلمان یا پزشکان مزدبگیر) از کجا آغاز می گردد. در هر حال، تردیدی وجود ندارد که مفهوم عام تغییر و تبدیل در جهت پرولتریزه شدن فزاینده بخش های بیش از پیش وسیع کار فکری بخش سوم اقتصاد و خدمات سیر می کند.

همانطور که در بالا یادآور شدیم: تناقضات سیاسی این مباحثه آشکار است. هواداران تئوری «طبقات جدید متوسط» یا «خرده بورژوازی جدید» از مجموعه کنکاش های موجود به این جمع بندی رسیده اند که طبقه کارگر دیگر یک نیروی اکثریت در جامعه نیست و از این رو، به پی افکندن اتحاد طبقاتی با قشرهای جدید نیاز دارد. طبیعت خرده بورژوایی این متحد وحدت پیرامون یک برنامه سوسیالیستی را ناممکن می سازد و سپس به طور بسیار منطقی تنظیم و ارائه برنامه ای محدود در زمینه رفرفرم های اجتماعی و دگرگونی های دمکراتیک را از آن نتیجه می گیرند.

به عکس، به عنوان یک دورنمای دیگر پرولتاریا - در مفهوم وسیع زحمتکشان - که مجبور به فروش نیروی کار خود برای دریافت مزد است، بیش از هر وقت، گرایش به تبدیل شدن به اکثریت قاطع جامعه دارد. در مجموع در کشورهای پیشرفته سرمایه داری وضع از این قرار است. برنامه سوسیالیستی در این حالت، با منافع عینی مشترک مجموع قشرها و بخش های این پرولتاریا اعم از زحمتکشان یدی و فکری - زحمتکشان صنایع و خدمات - مطابقت دارد. ■

● یادداشتها:

- ۱- آ. گرامشی درباره روشنفکران ۱۹۵۶ ص ۱۰
- ۲- شومپتر: سرمایه داری، سوسیالیسم و دمکراسی ۱۹۴۲ پاریس پیوست ۱۹۷۴ ص ۲۱۲ و ۲۱۳
- ۳- Lackwood
- ۴- C. Wright Mills